



## واژه‌ی «ادب» در زبان فارسی<sup>۱</sup>

در زبان فارسی معادل‌های متعددی در مقابل این لفظ نهاده‌اند، از جمله: پرهیخت، دانش، فرهنگ، هنر، چم‌وخم، حُسن معاشرت، حُسن محضر، طور پسندیده، آرم، حرمت، پاس، شگفتی و شگفت، فرهنگی شدن. تعریف‌هایی که در لغت‌نامه‌ی دهخدا گرد آمده، به‌طور کلی شامل این معانی است (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۲۹۷).

۱. ده یا دوازده یا پانزده علم (صرف، نحو، لغت و...) ۲. نگاه داشتن حدّ هر چیز ۳. علمی که انسان را از همه‌ی اقسام خطا محفوظ دارد ۴. نیکی احوال و رفتار در نشست و برخاست و خوش‌خویی و گرد آمدن خوی‌های نیکو ۵. هر ورزش پسندیده که آدمی را به فضیلتی سوق دهد ۶. ادب‌القاضی نزد فقها ۷. گاه به معنی سنّت ۸. نزد اهل شرع پرهیزگاری و نزد اهل حکمت نگاه‌داری نفس ۹. ظرافت و کیاست، ظرافت در زبان و براعت در هوش.

این معانی و بسیاری دیگر، همه صحیح است اما نه در یک زمان، زیرا نخستین فرهنگ‌نویسان چیزی نقل نکرده‌اند و شاید «ازهری»<sup>۲</sup> (متوفی ۳۷۰ق) نخستین کسی باشد که در «تهذیب‌اللغة» خود به معنی واژه‌ی مورد بحث اشاره می‌کند (تهذیب‌اللغة، ۴۲۱ق، ج ۱۴: ۱۴۷). بنابراین آنچه از شعر مُحضرم و نخستین شاعران اسلام برمی‌آید، واژه ادب نخست به معنی همان سنّت‌ها و آداب و رسوم کهن عرب بوده است که در واقع مایه‌ی اصلی تعلیم و تربیت جاهلیان را تشکیل می‌داده است. از همان زمان نیز، نتایجی که از این آموزش پدید می‌آمد و در مردی تجلی می‌یافت، «ادب» خوانده شد.

## نظریات مختلف

### درباره‌ی ریشه‌ی لغوی واژه‌ی «ادب»

لغت‌شناسان کهن، واژه‌ی «ادب» و مشتقات آن را خوب می‌شناختند. این واژه دو معنی اساسی دارد (همان):

۱. شگفت، هر چیز شگفت ۲. دعوت به مهمانی.  
«ازهری» - و نیز بسیاری دیگر پس از او - «ادب» را مأخوذ از معنای دوم دانسته و گفته است: «ادب آن چیزی است که ادیب به دیگران می‌آموزد.» (همان). علت این نام‌گذاری آن است که ادیب هم مانند کسی که جمعی را به خوراک خوب مهمان می‌کند، مردم را به چیزهای نیک فرامی‌خواند. از همین جا مشتقات «مأدبیه، مأدبیه، أدبیه» همه به معنی چیزی که برای مهمانی تدارک می‌بینند و نیز «آدب» و «ادیب» به معنی «صاحب مأدبیه» یا مهماندار است (ترجمه‌ی منجدالطلاب، ۱۳۷۰، ج ۷: ۴). این نظر قرن‌ها مورد قبول بوده است، اما برخی دیگر مانند عبدالقادر بغدادی معنی نخست را هم غریب نمی‌دانند. از آن‌جا که «ادب» دل‌انگیز و شگفت است، پس بعید نیست که از «أدب» به معنی شگفت مشتق شده باشد (خزانه‌الادب، ۱۳۸۷ق، ج ۹: ۲ - ۴۳۱).

اما این توجیها، معاصران را قانع نمی‌کند و آنچه بیش‌تر مقبول افتاده نظر فلرس (Vollers) است که توسط نالینو<sup>۳</sup> (Nallino) بسط یافته است. بنابراین نظریه، واژه‌ی «آدب» - که به معنی عادت یا تکرارکاری است و از همین جا با سنت که آن هم تکرار عادات و رسوم جامعه است، شبیه می‌گردد - صیغه‌ی جمع ندارد و احتمالاً اعراب به مقیاس واژه‌ی چون «بئر» که جمع آن «آبار» است، واژه‌ی «آدب» را نیز به «آداب» جمع بسته‌اند و سپس با گذشت زمان از لفظ «آداب»، مفرد «ادب» را ساخته‌اند و از آن نیز الفاظ دیگری چون «آدب» و «ادیب» (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۲۹۸).

این نظر نیز البته مورد پسند همه‌ی پژوهشگران خاصه ایرانیان و ایران‌شناسان قرار نگرفت. اینان به جست‌وجو در زبان‌های دیگر از جمله یونانی پرداختند. محمدعلی

## چکیده

نویسنده در این مقاله پیشینه‌ی واژه‌ی «ادب» در زبان عربی و فارسی را با معانی متعدد آن بررسی کرده و به شکل‌گیری واژه‌ی «ادبیات» در فرهنگ اسلامی و ایرانی پرداخته است. بخش پایانی مقاله به کاربرد واژه‌ی ادب «در احادیث و امثال» و «در شعر و نثر بزرگان ادب فارسی» اختصاص داشت، که به دلیل محدودیت صفحات مجله حذف گردید.

## کلیدواژه‌ها

ادب، ادبیه، ادبیات، پیشینه و معنی و مفهوم ادب



محمّد غفاریان صرافیان  
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی  
و دبیر دبیرستان‌های مشهد

سجادیه ریشه‌ی سومری «ادوپا» به معنی شاگرد و ادب‌آموز را ریشه‌ی اصلی «ادب» پیش‌نهاد کرده است (همان). استاد محیط طباطبایی هیچ‌یک از این نظریات را نمی‌پسندد و معتقد است که «ادیب» و «ادب» از زبان فارسی باستان و ریشه‌ی «دیپ» و «دب» به معنی «نوشتن» گرفته شده است.<sup>۳</sup> علی‌اکبر دهخدا نیز به پیروی از استاد محیط طباطبایی واژه‌ی «ادب» را اسم و معرّب از فارسی می‌داند (لغت‌نامه، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۵۶۱).

واژه‌ی «ادب» در قرآن کریم نیامده است اما واژه‌ی «دأب» در قرآن کریم چهاربار به صورت «دأب» و به معنی «شیوه» و «رفتار» و در دو مورد دیگر به صورت «دائِبین» به معنی «دو از پی هم آینده» و «دأباً» به معنی «پیاپی» آمده است.<sup>۴</sup>

### در زبان فقط یک قاعده‌ی بدون استثنا وجود دارد و آن این است که «هر قاعده‌ای استثنا دارد»!

با توجه به مطلب اخیر، به نظر می‌رسد که از میان نظریات ارائه شده درباره‌ی ریشه‌ی عربی واژه‌ی «ادب»، نظریه‌ی «فلس» و «نالینو» صحیح‌تر است.

### واژه‌ی «ادبیات»

با توجه به آنچه که درباره‌ی ریشه‌ی لغوی واژه‌ی «ادبیات» بیان شد، به نظر می‌رسد که بهترین معنای لغوی برای این واژه عبارت است از: «تمامی آن چیزهایی که پیوستگی و وابستگی به ادب دارد» و از میان معانی ارائه شده برای واژه‌ی «ادب» هم بهترین معنی «نگاه داشتن اندازه و حدّ هر چیز و هر کار» است.

بنابر این «ادبیات» در معنای لغوی خود مجموعه‌ی آثاری است که به نگاه داشتن اندازه و حدّ هر چیزی و هر کاری پیوستگی و وابستگی دارد. از این منظر می‌توان گفت که «ادبیات»، تمامی آثار مکتوب بر جای مانده از هر زبان را در برمی‌گیرد و این آثار مکتوب همان سخنانی هستند که مردم در طول تاریخ آن‌ها را شایسته‌ی نگهداری می‌دانند و از خواندن و شنیدنشان لذت می‌برند.

اما «ادبیات» در معنای اصطلاحی خود یکی از گونه‌های هنر است و کلمات، مصالح و موادی هستند که شاعر و نویسنده با بهره‌گیری از عواطف و تخیلات خویش آن‌ها را به کار می‌گیرد و اثری ادبی و هنری پدید می‌آورد (ادبیات فارسی ۲ و ۱ نظام جدید، ۱۳۷۶: ۷).

در روزگار ما «ادبیات» با دیگر آثار مکتوب تمایزی اساسی پیدا کرده است. امروزه قلمروی ادبیات را به شعر و نثرهای داستانی، نمایشی و نوشته‌های ادبی و شاعرانه منحصر می‌کنند. اما در گذشته، ادبیات دایره‌ی وسیع‌تری داشته و تمام آثار مکتوب شعر و نثر - اعمّ از آثار علمی، دینی، تاریخی، اخلاقی

و هنری - را در بر می‌گرفته است. در این‌که شعر همیشه جزء ادبیات بوده، هیچ‌کس تردید نکرده است. انواع نثرهای مربوط به دوره‌های گذشته هم جزء ادبیات محسوب می‌شوند اما درجه‌ی ادبی بودن همه‌ی آن‌ها یکسان نیست (کتاب درسی تاریخ ادبیات ایران و جهان، سال دوم، ۱۳۷۹: ۳ - ۲).

## پژوهش

۱. برای آگاهی از پیشینه‌ی تاریخی ادب و ادبیات در عربی و معانی متعدد آن به منابع زیر مراجعه شود: شوقی، ۱۳۶۴: ۱۳، دیوان طرفه، قصیده‌ی پنجم، ابن‌انیر، ۱۳۱۱ق، ج ۱: ۳، الأصمعیات، قصیده‌ی دوازدهم، بیت ۲۰، حصری، ۱۳۷۲ق، ج ۱: ۱۴۰، رسائل، رساله‌ی پنجم، بخش ریاضی، مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ج ۲: ۱۱۷۴، آداب‌اللغه العربیه، ج ۲: ۹۵. ۲. ابومنصور محمدبن‌احمد ازهری از جمله بزرگان علمای ادب در قرن ۴ق است. ولادت و وفات او در شهر هرات اتفاق افتاد. او مدتی در عراق و جزیره‌العرب به جمع لغت پرداخت. چندی هم به‌دست قرامطه در عربستان اسیر بود و در آن‌جا بر اثر معاشرت با عرب‌ها بسیاری از لغات و اصطلاحات حقیقی زبان عرب را فراگرفت. کتاب مشهور او لغت «لتّهذیب» است. ۳. کارلو آلفونسو (و. ۱۸۸۲ - ف. ۱۹۲۸م). مستشرق ایتالیایی، استاد عربی در دانشگاه تورنتو و معلم علوم شرقی در ناپولی (نابل) و عضو مجمع لغوی سلطنتی مصر به مسائل جغرافیایی و فلکی عرب توجه داشت و کتاب «علم‌الفلك، تاریخه عندالعرب فی القرون الوسطی» را در این باب تألیف نمود که در سال ۱۹۱۱م. در رم به چاپ رساند. هم‌چنین قسمتی از کتاب «منتهی الادراک فی تقسیم الافلاک» تألیف بهاء‌الدین ابوبکر خرقی. عالم بزرگ قرن ششم را به طبع رسانید. وی علاوه بر زبان و ادبیات عربی با فارسی و ترکی نیز آشنایی داشت. ۴. مقاله‌ی «ادب و ادیب»، مجله‌ی آموزش و پرورش، ۱۳۱۵ش، س ۹، ش ۱ و نیز مقاله‌ی «چند نکته درباره‌ی ادب و ادیب»، مجله‌ی آینده، ۱۳۶۵ش، س ۱۲: هر دو از محمد محیط طباطبایی. ۵. ۴. ۳ (آل‌عمران) آیه‌ی ۱۱ و س ۸ (انفال) آیه‌ی ۵۲ و ۵۴ در هر سه آیه «كذّاب آل فرعون و الذّین من قبلهم...» و س ۴۰ (مؤمن) آیه‌ی ۳۱ «مثل ذاب قوم نوح و عاد و ثمودّ و الذّین من بعدهم...» و س ۱۴ (ابراهیم) آیه‌ی ۳۳ «و سخر لکم الشمس و القمر دائِبَین...» و س ۱۲ (یوسف) آیه‌ی ۴۷ «قال ترعون سبع سنین دأباً...».

## منابع و مآخذ

۱. ابن‌انیر، کامل، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، بی‌نا، قاهره، ۱۳۱۱ق، ۲. ابن‌خلدون، مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ترجمه‌ی محمدپروین گنابادی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا ۳. اخوان‌الصفاء، رسائل... ۴. ادبیات فارسی ۲ و ۱ نظام جدید متوسطه، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی، تهران، ۱۳۷۶. ۵. ازهری، ابومنصور، محمدبن‌احمد، تهذیب‌اللغه، دارالاحیاء لثراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق. ۶. الاصمعیات، دارالمعارف، بی‌تا ۷. بغدادی، عبدالقادر، خزانه الأدب به کوشش عبدالسلام محمدهارون، قاهره، ۱۳۸۷ق. ۸. بندرریگی، محمد، ترجمه‌ی منجد الطلاب، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰. ۹. تاریخ ادبیات ایران و جهان (۱)، سال دوم متوسطه، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی، تهران ۱۳۷۹. ۱۰. حصری، ابراهیم، زهرالاداب، به کوشش زکی مبارک، قاهره، ۱۳۷۲ق. ۱۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۷۷. ۱۲. زیدان، جرجی، تاریخ آداب‌اللغه العربیه ۱۳. ضیف، شوقی، العصرالجاهلی، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴. ۱۴. طباطبایی، محمدمحیط، مقاله‌ی ادب و ادیب، مجله‌ی آموزش و پرورش، سال ۹ شماره‌ی ۱، ۱۳۱۵. ۱۵. \_\_\_\_\_ چند نکته درباره‌ی ادب و ادیب، مجله‌ی آینده، سال ۱۲، ۱۳۶۵. ۱۶. طرفه‌العبد، دیوان طرفه، چاپ آلوارد. ۱۷. محمد معین، فرهنگ معین، امیرکبیر، تهران، چ ۸، ۱۳۷۱. ۱۸. موسوی بجنوردی، کاظم و دیگران، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.